



شماره سوم
پنجشنبه ۱۶ مهرماه ۱۴۰۵

نشریه روزانه سی و هشتمین جشنواره
بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان



جشنواره‌ای به رنگ نوجوانی



سی و هشتمین
جشنواره بین‌المللی
فیلم‌های کودکان
و نوجوانان اصفهان

International Film
Festival
For
Children & Youth
In

دانشگاه اصفهان
موزه هنرهای معاصر



و حالا، ایستگاه آخر جشنواره

از شنبه ۱۱ مهر که جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان در اصفهان شروع شد، چند روز پر از فیلم، قصه، کارگاه و اتفاق‌های تازه را پشت سر گذاشتیم. حالا جشنواره به روز آخر رسیده و امشب با برگزاری مراسم اختتامیه، پرونده سی‌وهشتمین دوره بسته خواهد شد. اما قبل از آن، سه‌شنبه و چهارشنبه هم روزهای شلوغی بودند و خانه جشنواره حسابی درگیر فیلم و برنامه بود.

یک استقبال حسابی

«شوتینگا» هم در چهارمین روز جشنواره حسابی مورد استقبال قرار گرفت و بلیت‌های سانس‌های فوق‌العاده این فیلم در سینما چهارباغ به فروش رفت. استقبال آن قدر زیاد بود که سومین سانس فوق‌العاده هم برای تماشاگران در نظر گرفته شد.

آخرین کارگاه، آخرین قدم‌ها

چهارشنبه ۱۵ مهر، «کاکالوتی»، «عروس چشمه»، «شوتینگا» و «پلک پریشان پروانه» روی پرده رفتند و نشست‌های رسانه‌ای و نقد و بررسی‌شان هم برگزار شد. کارگاه «خلق شخصیت‌های ماندگار در سینمای کودک» نیز با حضور ایرج طهماسب برگزار شد.

و حالا... اختتامیه!

جشنواره به آخرین ایستگاه رسیده است. امشب مراسم اختتامیه سی‌وهشتمین جشنواره برگزار خواهد شد و برگزیدگان بخش مسابقه فیلم‌های بلند داستانی معرفی و جوایزشان اهدا می‌شود. بعد از چند روز فیلم و قصه و کلی اتفاق، حالا وقت رسیدن به خط پایان است!

فیلم‌ها همچنان روی پرده

سه‌شنبه ۱۴ مهر، نمایش فیلم‌ها، نشست‌های نقد و بررسی و کارگاه‌های تخصصی ادامه پیدا کرد. «ورکانا»، «عموی بچه‌ها» و «گرگی‌خان» از فیلم‌های مهم این روز بودند و نشست‌های رسانه‌ای‌شان هم برگزار شد. کارگاه «کارگردانی برای سینمای کودک و نوجوان» هم با حضور آرش معیریان برگزار شد.

سینما برای همه بچه‌ها

یکی از اتفاق‌های مهم جشنواره، حضور حدود ۸۰ کودک نابینا و کم‌بینا در روزهای دوم و سوم بود. بچه‌ها همراه مدرسه‌هایشان به جشنواره آمدند و فیلم‌های مناسب‌سازی‌شده را تماشا کردند؛ اتفاقی که نشان‌داد سینما می‌تواند برای همه بچه‌ها جا داشته باشد.

المپیاد به خط پایان رسید

نهمین المپیاد فیلم‌سازی نوجوانان ایران هم سه‌شنبه‌شب با معرفی برگزیده‌ها و تجلیل از نادره ترکمانی به پایان رسید. ۳۵ نوجوان در پنج گروه هفت‌نفره فیلم ساختند و در نهایت یک گروه مدال طلا، یک گروه نقره و سه گروه برنز گرفتند.

فقط کارگردان نیست که فیلم می‌سازد!

وقتی اسم یک فیلم را می‌شنوی، احتمالاً یاد کارگردان و بازیگرانش می‌افتی، اما پشت هر صحنه، آدم‌های زیادی کار می‌کنند؛ از طراح صحنه و لباس تا فیلمبردار، صدابردار، تدوینگر و آهنگساز. پس یک‌بار فیلم را از پشت صحنه تماشا کنیم.

یک موسیقی، هزار جور حس

آهنگساز با موسیقی، حال‌وهوای فیلم را کامل می‌کند؛ از یک ملودی آرام برای یک لحظه احساسی تا موسیقی تند برای یک تعقیب‌و‌گریز. موسیقی خوب شاید به چشم نیاید، اما نبودنش را خیلی زود حس می‌کنی.



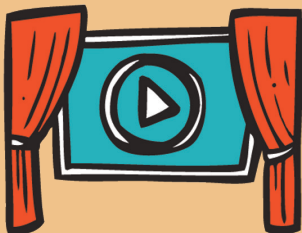
این موجود از کجا پیدایش شد؟

گاهی روی پرده چیزی می‌بینیم که در دنیای واقعی ممکن نیست؛ مثل یک موجود عجیب یا یک شهر خیالی. جلوه‌های ویژه و بصری با افکت‌های واقعی یا فناوری‌های دیجیتال، این چیزها را می‌سازند.

فیلم آماده است؛ حالا پوسترش کو؟

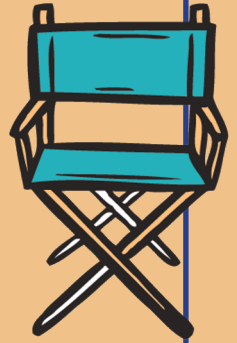
طراح پوستر باید در یک تصویر، حال‌وهوای فیلم را نشان بدهد؛ طوری که با دیدنش کنجکاو شوی فیلم را ببینی. این‌ها فقط بخشی از ماجراست. تهیه‌کننده، دستیار کارگردان و خیلی‌های دیگر هم در ساخت یک فیلم نقش دارند.

پس دفعه بعد که چراغ‌های سینما خاموش شد، فقط به بازیگرها و کارگردان فکر نکن. پشت همان صحنه‌ای که چند ثانیه می‌بینی، ساعت‌ها کار و فکر آدم‌های زیادی پنهان شده است. فیلم فقط چیزی نیست که روی پرده می‌بینی؛ یک گروه بزرگ آن را می‌سازند تا تو بتوانی تماشاایش کنی.



اول، دنیای فیلم را بساز

فرض کن قرار است فیلمی درباره نوجوانی ساخته شود که به یک خانه قدیمی و مرموز می‌رسد. طراح صحنه شکل خانه، وسایل، رنگ و حال‌وهوای آن را طراحی می‌کند تا دنیای فیلم شکل بگیرد. طراح لباس هم با انتخاب رنگ و مدل لباس، به شخصیت پردازی کمک می‌کند.



گریم؛ یک تغییر کوچک

حالا نوبت گریمور و طراح موسست. شاید بازیگر باید پیرتر، زخمی یا کاملاً متفاوت به نظر برسد. گاهی یک تغییر کوچک می‌تواند شخصیت را عوض کند.

سه، دو، یک... دوربین

فیلمبردار یا مدیر فیلمبرداری با کارگردان درباره قاب، زاویه دوربین، نور و حرکت آن تصمیم می‌گیرد. یک صحنه ترسناک با نور و قاب مناسب می‌تواند مرموزتر شود و همان صحنه با تصویری متفاوت، حس دیگری پیدا کند.



صدا را دست‌کم نگیر

صدای باران، قدم‌ها، باز شدن در یا حتی سکوت، حال‌وهوای صحنه را عوض می‌کند. صدابردار این صداها را ضبط می‌کند و بعضی صداها هم بعداً در مرحله پس‌تولید ساخته یا اضافه می‌شوند.

حالا قیچی دست تدوینگر است

بعد از فیلمبرداری، تدوینگر از میان ساعت‌ها تصویر، نماهای مناسب را انتخاب و کنار هم می‌گذارد. با تدوین می‌توان ریتم و ترتیب اتفاق‌ها و حتی حس بعضی صحنه‌ها را تغییر داد.



وقتی رؤیاها از دیوارهای بیمارستان عبور می‌کنند

«نور» به کارگردانی علی سرآهنگ، قصه چند کودک مبتلا به سرطان است؛ بچه‌هایی که با وجود روزهای سخت بیمارستان، هنوز برای رؤیاهایشان جا دارند؛ برای بازی، نقاشی و آرزوهایی که شاید یک روز واقعی شوند. سرآهنگ در این فیلم تلاش کرده بچه‌ها را فقط با بیماری‌شان نشان ندهد و به دنیای واقعی آن‌ها نزدیک شود. با او درباره ساخت «نور»، کار کردن با بچه‌ها و رؤیاهایی که نباید خاموش شوند، حرف زده‌ایم.

برای ساخت «نور» چطور وارد دنیای بچه‌هایی شدید که داستان فیلم درباره آن‌هاست؟

گروه سازنده قبل از شروع فیلمبرداری، با خانواده‌ها و آدم‌هایی که با بیماری درگیر بودند، صحبت کردند. می‌خواستیم بفهمیم این بچه‌ها چه دنیایی دارند و فقط از بیرون به زندگی‌شان نگاه نکنیم. بخشی از چیزهایی که در این گفت‌وگوها فهمیدیم، به شکل گرفتن شخصیت‌های فیلم کمک کرد.

اسم بیمارستان که می‌آید، معمولاً یک فضای سرد و غمگین توی ذهنمان می‌آید. «نور» قرار است تصویر دیگری نشان بدهد؟

بچه‌ها در بیمارستان هم جاهایی برای بازی و نقاشی دارند و با پرستارها ارتباط نزدیکی پیدا می‌کنند. برای همین، قرار نیست فضای فیلم فقط درباره بیماری و سختی‌های آن‌ها باشد. کار کردن با بچه‌ها جلوی دوربین حتماً اتفاق‌های غیرمنتظره‌ای هم داشته. این تجربه برای شما چطور بود؟

بچه‌ها گاهی واقعاً غیرقابل پیش‌بینی‌اند و می‌توانند حسابی غافلگیرتان کنند. حتی گاهی چیزی را بهتر از چیزی که اول فکر می‌کردیم، اجرا می‌کردند. همین باعث شد حضور بچه‌ها در فیلم فقط اجرای یک برنامه از قبل تعیین‌شده نباشد.

اگر قرار باشد مخاطب بعد از تماشای «نور» یک چیز را بیشتر از همه با خودش ببرد، دوست دارید آن چه باشد؟

شاید مهم‌ترین چیزی که دوست دارم در ذهن مخاطب بماند، امید و اراده باشد. به نظرم نباید بچه‌ها را فقط با بیماری‌شان بشناسیم. هرکدام از آن‌ها رؤیاهایی دارند؛ یکی دوست دارد بازیگر شود و دیگری شاید آرزوی دیگری داشته باشد. بیماری نباید تمام زندگی و هویت یک کودک را تشکیل بدهد.

مهدی شفیعی و
قصه دو نوجوان در «دو تفنگدار»

رفاقتی که جنگ نتوانست جلوی را بگیرد

فیلم «دو تفنگدار» به نویسندگی، کارگردانی و تهیه‌کنندگی مهدی شفیعی، یکی از فیلم‌های بخش مسابقه سی‌وهشتمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان است؛ قصه دو نوجوان که در روزهای جنگ، در شهر اصفهان با هم آشنا می‌شوند و یک دوستی عمیق بینشان شکل می‌گیرد؛ یکی اصفهانی است و دیگری نوجوانی آبادانی که به خاطر جنگ به اصفهان مهاجرت کرده است.

آن‌ها در عملیات‌های بزرگ حضور نداشتند، اما هرکدام به شکلی در دفاع از کشور سهیم شدند. «دو تفنگدار» ادای احترامی به همین نسل است؛ نسلی که شاید خیلی از نام‌هایش را نشنیده باشیم.

اما شفیعی تصمیم گرفته قصه را به خط مقدم نبرد نبرد و آن را در شهر روایت کند. به نظر او جنگ فقط در مرزها اتفاق نمی‌افتاد؛ زندگی مردم در شهرهایی مثل اصفهان هم تحت تأثیر جنگ بود. برای همین، مهاجرت یک نوجوان آبادانی، آشنایی او با یک نوجوان اصفهانی و دوستی‌ای که بین آن‌ها شکل می‌گیرد، تبدیل به قلب اصلی داستان شده است.

شاید در نگاه اول فکر کنیم قصه‌ای درباره دهه ۶۰ چه ارتباطی با نوجوان‌های امروز دارد؟ اما از نگاه کارگردان، جواب چندان پیچیده نیست. دغدغه‌های این دو نوجوان چیزهایی مثل دوستی، انتخاب، مسئولیت‌پذیری، مستقل شدن و پیدا کردن راه خودشان است؛ چیزهایی که امروز هم برای نوجوان‌ها آشناست. زمان عوض شده، اما بعضی سؤال‌ها هنوز همان سؤال‌های همیشگی‌اند.

شفیعی امیدوار است هنگام تماشای «دو تفنگدار»، فقط به گذشته نگاه نکنیم و خودمان را جای شخصیت‌های فیلم بگذاریم. شاید سؤال اصلی همین باشد: اگر جای آن دو رفیق بودید، چه کار می‌کردید؟

ایده «دو تفنگدار» از یک خاطره قدیمی شروع شده؛ خاطره‌ای از دهه ۶۰ و روزهایی که جنگ بخش مهمی از زندگی مردم بود. شفیعی می‌خواست بداند نوجوان‌های آن دوره چه روزهایی را پشت سر گذاشتند و چطور می‌شود حال‌وهوای آن سال‌ها را برای نوجوان‌های امروز روایت کرد.

یکی از چیزهایی که ساخت فیلم را برای او مهم‌تر کرد، تعداد شهدای دانش‌آموز در دوران دفاع مقدس بود؛ حدود ۳۶ هزار نوجوان که هم‌سن‌وسال مخاطبان امروز بودند. همه



پنج

قصه سینمایی از یک دهه گذشته تمام می‌شود، اما یادت می‌ماند!

در ده سال گذشته، سینمای کودک و نوجوان ایران سراغ قصه‌ها و دنیاهای جورواجوری رفته؛ از نوجوان‌هایی که دنبال ماجراجویی افتاده‌اند تا کارگاه‌های اسباب‌بازی و موجودات فضایی! بعضی فیلم‌ها با شخصیت‌هایشان به دل می‌نشینند، بعضی با کلی ماجرا و بعضی هم با دنیایی که شبیه هیچ جای دیگری نیست، اما چه چیزی باعث می‌شود یک فیلم بیشتر به چشمان بیاید و بعد از تمام شدنش، چیزی از آن در ذهنمان بماند؟

وقتی قهرمان رفیقمان می‌شود

«بنیامین» (۱۳۹۸) یکی از همان فیلم‌هایی است که می‌شود راحت با شخصیت اصلی‌اش همراه شد. ماجرا از خرابکاری آشُر، دوست بامزه اما دست‌وپاچلفتی بنیامین، شروع می‌شود؛ خرابکاری‌ای که باعث می‌شود مادر بنیامین به دست سربازان پادشاه اسیر شود. حالا بنیامین باید برای نجات مادرش راهی سفری پرخطر شود و آشُر هم، با همه دست‌وپاچلفتی بودنش، همراه او می‌رود! از این‌جا به بعد، این دو با کلی دردسر و اتفاق غیرمنتظره روبه‌رو می‌شوند. وقتی نگران یک شخصیت می‌شویم و دلمان می‌خواهد بدانیم آخرش چه می‌شود، دیگر فقط تماشاگر نیستیم؛ انگار خودمان هم یک گوشه داستان جا خوش کرده‌ایم.

یک یوزپلنگ و کلی ددرسرا!

«منطقه پرواز ممنوع» (۱۳۹۸) از آن فیلم‌هایی است که خیلی زود پای ما را به ماجرا باز می‌کند. سه نوجوان برای مسابقه ساخت پهپاد آماده می‌شوند، اما پیدا شدن یک یوزپلنگ همه برنامه‌هایشان را به هم می‌ریزد. حالا دیگر خبری از یک مسابقه معمولی نیست و سه نوجوان باید با اتفاق‌هایی روبه‌رو شوند که اصلاً در برنامه‌شان نبوده! تماشاگر هم همراه آن‌ها می‌شود و شاید با خودش فکر کند: اگر من جای آن‌ها بودم، چه کار می‌کردم؟

وقتی اسباب‌بازی‌ها هم وارد ماجرا می‌شوند

«لوپتو» (۱۴۰۱) ما را به یک کارگاه اسباب‌بازی می‌برد؛ جایی که پدر علی با آموزش ساخت اسباب‌بازی به بیمارانش کمک می‌کند، اما وقتی یک فرد ناشناس با خرابکاری، کارگاه را به ددرس می‌اندازد، علی برای نجات پدرش و کارگاه وارد عمل می‌شود. جذابیت فیلم فقط در داستان علی نیست؛ دنیایی که فیلم ساخته هم حال‌وهوای خودش را دارد: پر از اسباب‌بازی، خیال و اتفاق‌هایی که قرار نیست همه‌شان شبیه زندگی روزمره باشند. «لوپتو» نشان می‌دهد گاهی کمی خیال و شیطنت می‌تواند یک داستان معمولی را حسابی دیدنی کند.

نقشه‌ای که خیلی زود خراب می‌شود!

«باغ کیانوش» (۱۴۰۳) با یک نقشه شروع می‌شود؛ حمزه و عباس تصمیم می‌گیرند روز جشن ازدواج پسر کیانوش، به باغ او دستبرد بزنند، اما درست همان موقع، یک هواپیمای بمب‌افکن عراقی در نزدیکی باغ سقوط می‌کند. از این‌جا به بعد، نقشه دو دوست خیلی زود به هم می‌ریزد و ددرس‌ها یکی‌یکی از راه می‌رسند. جذابیت فیلم اما فقط به این اتفاق‌ها نیست؛ رفاقت‌ها و تصمیم‌هایی که شخصیت‌ها وسط این همه ددرس می‌گیرند، بخش مهمی از داستان‌اند. شاید همین رفاقت‌ها باشند که بیشتر از همه در یادمان بمانند.

این‌جا هر چیزی ممکن است!

«مسافری از گانورا» (۱۴۰۲) ما را به یک دنیای عجیب می‌برد. یک موجود فضایی به زمین می‌آید تا به پسری معلول و دوستانش کمک کند تا صلح را به سرزمینشان برگردانند. بعد هم پای سفر به جهان‌های دیگر و اتفاق‌هایی باز می‌شود که در دنیای واقعی خبری از آن‌ها نیست. انگار فیلم می‌گوید: قوانین دنیای واقعی را فعلاً بگذار کنار و بیا ببین این‌جا چه خبر است! شاید جذابیت فیلم‌های فانتزی هم همین باشد؛ این‌که یک دنیای تازه بسازند که حتی بعد از تمام شدن فیلم، بتوانیم در خیالمان دوباره به آن سر بزنیم.

شاید هنوز برای گفتن این‌که کدام فیلم‌های این دهه قرار است واقعاً ماندگار شوند، کمی زود باشد، اما هرکدام از این فیلم‌ها چیزی برای به یاد سپردن دارند؛ یک شخصیت، یک ماجرا، یک دنیای تازه یا چند رفیق که وسط ددرس‌ها کنار هم می‌مانند. شاید چند سال دیگر، وقتی به سینمای کودک و نوجوان این دهه نگاه کنیم، بعضی از همین فیلم‌ها دوباره از گوشه خاطره‌مان سر دربیایند!



«ورکانا»؛ وقتی شاهنامه با هوش مصنوعی به ایران امروز می‌آید

اگر یک روز گیو، قهرمان شاهنامه، از دل برف و بوران سر و کله‌اش در ایران امروز پیدا شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ حالا یک خلبان مرموز و یک نوازنده جوان و پرحرف را هم به این ماجرا اضافه کنید؛ آن وقت به دنیای «ورکانا» می‌رسید، انیمیشنی که قهرمانش از دل اسطوره‌های ایرانی آمده، اما داستان‌ش در زمانه ما می‌گذرد و یک پایش هم در دنیای هوش مصنوعی است.

علی داوودی، تهیه‌کننده «ورکانا»، درباره شکل‌گیری فیلم می‌گوید از همان ابتدا تصمیم داشتند آن را با هوش مصنوعی بسازند و بعد از تجربه چند پروژه دیگر با این فناوری، سراغ آزمون تازه‌ای بروند. جنگ چهل‌روزه هم باعث شد ایده ساخت یک فیلم جدید جدی‌تر شود و بعد از چند جلسه، «ورکانا» شکل گرفت.

سید میثم سجادی، نویسنده و کارگردان فیلم، هم معتقد است

هوش مصنوعی به‌طور حتم آینده صنعت فیلم و سریال را تغییر می‌دهد. او که حدود ۱۰ سال در زمینه انیمیشن فعالیت کرده، هوش مصنوعی را ابزاری برای افزایش سرعت و کیفیت می‌داند و تأکید می‌کند برای استفاده از آن باید «زبان» این فناوری را یاد گرفت؛ چون کار با آن برخلاف تصور بعضی‌ها چندان ساده نیست و چالش‌های خودش را دارد.

سجادی می‌گوید هدفشان ساختن جهانی مستقل از دل افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی بوده است؛ جهانی که فقط به یک فیلم محدود نمی‌شود. از همان ابتدا «ورکانا» را برای یک سه‌گانه طراحی کرده‌اند و به همین دلیل سرنوشت بعضی شخصیت‌ها در قسمت اول هنوز مشخص نیست. پس اگر با گیو و رفقای‌ش همراه شدید، احتمالاً این آخرین دیدار شما با آن‌ها نخواهد بود!





پنج موقعیت سخت؛ پنج انتخاب

این بار تو جای شخصیت اصلی هستی!

تا حالا وسط یک فیلم با خودت گفته‌ای: «اگر من جای این شخصیت بودم، چه کار می‌کردم؟» این بار قرار نیست فقط فکرش را بکنی. خودت را جای قهرمان‌های پنج فیلم بگذار و ببین اگر داستان دست تو بود، چه تصمیمی می‌گرفتی.



اگر جای امیرو در «سازدهنی» بودی...

یک سازدهنی ساده، اما برای امیرو تبدیل به یک آرزوی بزرگ شده است. دوستش عبدالله سازدهنی دارد و امیرو هم دلش می‌خواهد یکی داشته باشد، اما برای رسیدن به این خواسته، کم‌کم رابطه دوستی‌شان هم تغییر می‌کند.

اگر جای امیرو بودی و چیزی را خیلی می‌خواستی که دوستت داشت، چه کار می‌کردی؟ حاضر بودی برای به دست آوردنش هر کاری بکنی؟

اگر جای گلنار بودی...

تصور کن ناگهان از خانه و خانواده‌ات دور شده‌ای و سر از جایی درآورده‌ای که هیچ چیزش برایت آشنا نیست. آدم‌ها و موجوداتی را می‌بینی که قبلاً ندیده‌ای و باید راهی برای برگشتن پیدا کنی. اگر جای گلنار بودی، به کسانی که تازه با آن‌ها آشنا شده‌ای اعتماد می‌کردی؟ یا ترجیح می‌دادی اول خودت راه برگشت را پیدا کنی؟ شاید هم یک نقشه سوم به ذهنت می‌رسید!

اگر جای حسنی در «گربه آوازه‌خوان» بودی...

حسنی و خواهرش گلدونه در پرورشگاه زندگی می‌کنند. وقتی قرار می‌شود گلدونه به خانواده دیگری سپرده شود، حسنی نمی‌خواهد از خواهرش جدا شود و باور دارد پدرشان روزی برمی‌گردد. اگر جای حسنی بودی و می‌فهمیدی ممکن است از خواهرت یا برادرت جدا شوی، چه کار می‌کردی؟ سعی می‌کردی همه چیز را همان‌طور که هست قبول کنی یا برای کنار هم ماندن نقشه‌ای می‌کشیدی؟

اگر جای امیر در «تنهای تنهای تنها» بودی...

فرض کن دوست صمیمی‌ات تصمیم گرفته کاری مهم و پرریسک انجام دهد. می‌دانی ممکن است برایش دردسر درست شود، اما نمی‌خواهی تنها بماند. همراهش می‌شوی؟ سعی می‌کنی منصرفش کنی؟ یا دنبال راهی می‌گردی که هم کنارش باشی و هم خطر کمتری داشته باشد؟ گاهی رفاقت یعنی همراه شدن؛ گاهی هم یعنی به موقع بگویی: «صبر کن، یک راه بهتر هم هست!»

اگر جای شخصیت اصلی «بچه زنگ» بودی...

یک حیوان گرفتار شده و برای نجاتش باید وارد یک ماجرای حسابی شوی. می‌دانی ممکن است خطرناک باشد و تنهایی هم شاید از پشش برنیایی. خودت دست به کار می‌شوی؟ چند نفر از دوستانت را خبر می‌کنی و با کمک هم وارد ماجرا می‌شوی؟ یا دنبال راهی می‌گردی که خطر کمتری داشته باشد؟

نهمین المپیاد؛ پنج گروه، ۳۵ نوجوان ویک شروع تازه

برگزیدگان گروهی

گروه «زاون»

مربی: زهره زمانی

آناهیتا رحیمی، نازنین زهرا تیموری، امیرکیان یزدی، سجاد باخدا، روشنا اسلامی، امیرعلی فخریه کاشان، نادیا رهنمازفره

برگزیده طلا

گروه «هشت‌نما»

مربی: مهدی خرمیان

کارین سرافراز، سیده نگار آریان‌فر، پیمان مقدم سجاسی، آنیسا هراتی‌خو، نازنین آزادنی، ابوالفضل حسنلو، زرتشت چاوشی

برگزیده نقره

گروه «سینما توگراف»

مربی: عماد سلمانیان

هادی سعیدآوی‌نژاد، امیررضا رضازاده، امیرمحمد شفیعی، نسیم سرجه‌پیمای، کوثر محمدی مزرعه، امیرعلی جلیلی، محمد تقی‌زاده

برگزیده برنز

گروه «سپنتا»

مربی: سارا طالبیان

ماهور یارعلی، محمدامین حسینیان امیرخیز، شهراد دهقانی، رقیه عزیزآبادی، معصومه عاشوری، محمدحسین درویشی، تینا عباسی مقدم بیلندی

گروه «ما چند نفر»

مربی: اشکان چاوشی

صباسادات محمودی حسینی، هستی رسولی آزاد، وریا رصافی مانیزانی، سید محمد هاشمی، پوریا کاشانی‌فر، سما صادقی محمدی، حسنا نام‌آور

نهمین المپیاد فیلمسازی نوجوانان ایران هم‌زمان با جشنواره برگزار شد و ۳۵ نوجوان در پنج گروه هفت‌نفره کنار هم قرار گرفتند تا چند روز تمام، ایده‌هایشان را به فیلمنامه و بعد به فیلم تبدیل کنند. از بین ۷۴۱ نوجوانی که برای المپیاد آمده بودند، این ۳۵ نفر به مرحله ساخت فیلم رسیدند.

زهره زمانی، مهدی خرمیان، عماد سلمانیان، سارا طالبیان و اشکان چاوشی هم در این مسیر کنار نوجوان‌ها بودند و به آن‌ها کمک کردند.

در اختتامیه، پنج گروه مدال‌های طلا، نقره و برنز گرفتند و برگزیده‌های فردی هم معرفی شدند. نادره ترکمانی، فیلمساز باسابقه سینمای کودک و نوجوان، هم یکی از مهمان‌های ویژه این مراسم بود و مورد تجلیل قرار گرفت. او در کنار علیرضا خمسه و آرش معیریان، به‌عنوان منتور و داور در المپیاد حضور داشت.

برگزیدگان فردی

طلا کوثر محمدی، برای فیلم «عروسک»

نقره کارین سرافراز، برای فیلم «ای‌ورجه»

برنز آنیسا هراتی‌خو، برای فیلم «سیاه‌وسفید»



از قهرمان و خیر و شر تا جزئیات زندگی شخصیت‌های ماندگار به روایت ایرج طهماسب

بعضی شخصیت‌ها ویژگی‌هایی دارند که حتی بعد از جدا شدن از آن‌ها، در ذهنمان می‌مانند. به نظر ایرج طهماسب، وظیفه هنرمند پیدا کردن یک نکته جالب در واقعیت است؛ چیزی که بتواند یک شخصیت را خاص و به یادماندنی کند.

چرا بعضی شخصیت‌ها را حتی سال‌ها بعد از دیدن یک فیلم یا قصه فراموش نمی‌کنیم؟ ایرج طهماسب، کارگردان، بازیگر و برنامه‌ساز در کارگاه «خلق شخصیت ماندگار در سینمای کودک» در سی‌وهشتمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، سراغ همین سؤال رفت و از این گفت که یک شخصیت چطور می‌تواند در ذهن ما بماند.

طهماسب در ابتدای کارگاه گفت هنر کار سختی است و مثل علم، فرمول مشخصی ندارد که بتوان برایش گفت «دو دو تا، چهار تا»! باین‌حال، برای کار هنری باید آدم‌ها را شناخت. به گفته او، ما در دنیای «گونه‌ها» زندگی می‌کنیم و برای این‌که زندگی راحت‌تر شود، آدم‌ها و چیزها را دسته‌بندی می‌کنیم؛ مثلاً معلم‌ها، پزشکان یا دانش‌آموزان. اما هنرمند باید این گروه‌های انسانی را بشناسد و از دل آن‌ها به ویژگی‌های خاص آدم‌ها برسد. حالا سؤال اصلی این است: چه چیزی یک شخصیت را ماندگار می‌کند؟ طهماسب گفت بعضی شخصیت‌ها ویژگی‌هایی دارند که حتی بعد از جدا شدن از آن‌ها، در ذهنمان می‌مانند. به نظر او، وظیفه هنرمند پیدا کردن یک نکته جالب در واقعیت است؛ چیزی که بتواند یک شخصیت را خاص و به یادماندنی کند.

بعد نوبت یک تفاوت مهم رسید: «قصه» و «داستان» یکی نیستند. از نگاه طهماسب، قصه بیشتر با قهرمان، سرنوشت و نبرد خوب و بد سروکار دارد و در نهایت باید خیر پیروز شود. داستان اما سراغ جزئیات آدم‌ها و اتفاق‌ها می‌رود و شبیه خود زندگی است؛ نه کاملاً مثبت و نه کاملاً منفی.

مثال طهماسب، بتمن و سوپرمن بود؛ جایی که تکلیف قهرمان و نتیجه مبارزه روشن است. به گفته او، وقتی تکلیف روشن باشد، در شخصیت‌پردازی هم دست فیلمساز بازتر است. و یک سؤال مهم هم قبل از شروع کار باید جواب داده شود: قرار است در این اثر آموزش بدهیم یا سرگرم کنیم؟



حاشیه‌های روز چهارم جشنواره



پیکان

شماره سوم
پنجشنبه ۱۶ مهرماه ۱۴۰۵

دبیر جشنواره:

حامد جعفری

مدیر روابط عمومی:

سید محمدصادق لواسانی

سر دبیر:

علی افتخاری

طراحان گرافیک:

افشین ضیائی‌ان

حمید اقدسی یزدلی

تحریریه:

درسا بخشندگی

تصویرساز:

فرناز شمیمی

دبیر عکس:

معین باقری

عکاسان:

عرفان کوچاری

مریم بهرامی پور

ندا قانع

سارا ارفع الرقیعی

امیرحسین ناظم الرعایا

با تشکر از:

سمیرا افتخاری

مریم جودکی

عطیه مؤذن